

داستان مردی که گردان تک‌نفره بود

گفت‌وگو با «سرهنگ امر... در فشی»، خواهرزاده شهید «عبدالرسول زرین» که خاطرات زیادی از زنده‌ترین تک‌تیرانداز جهان و آخرین دیدارش با او چند روز قبل از شهادتش دارد



مجید حسین زاده | روزنامه‌نگار



روایت شجاعت و رشادت‌های این قهرمان دلاور کار ساده‌ای نیست. لقب‌های زیادی که به او داده‌اند از گردان تک نفره و صیاد خمینی بگیرد تا استاد شلیک‌های طلایی، پلنگ کوهستان، برترین تک‌تیرانداز تاریخ و... به همین دلیل است. شاید هم هیچ‌کسی بهتر از شهید حاج «حسین خرازی»، فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (ع) که سال‌ها از نزدیک او را می‌شناخته، نتواند دست به روایتگری درباره این شهید بزند. حاج حسین درباره او گفته: «به تنهایی کار یک گردان را می‌کرد. در هر کجای خط که سنگر داشت، جبهه دشمن به هم ریخت. لقب گردان تک‌نفره فقط شایسته او بود. اخلاص، ایمان و تواضع، از سرپای وجودش نمایان بود. ایشان از لحاظ تجربه جنگی و سابقه حضور در مناطق عملیاتی در رتبه فرماندهی تیپ و لشکر بود ولی به دلیل تبحر خاص و منحصر به فرد در کار تیراندازی و تأثیر او در سرنوشت عملیات، به عنوان یک تک‌تیرانداز ویژه و استراتژیک در جبهه‌های جنگ، همیشه خار چشم دشمن بود». (منبع: فارس) در پرونده امروز زندگی‌سلام به سراغ «سرهنگ امر... در فشی» که خودش در جنگ تحمیلی حضور داشته، مدیر کلی بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس کهگیلویه و بویراحمد را در کارنامه دارد و خواهرزاده شهید «عبدالرسول زرین» است، رفتیم تا برای ما بیشتر از سبک زندگی این شهید بگویید.

از ۶ سالگی با داییش زندگی می‌کرد که تیرانداز ماهری بود

به عنوان اولین سوال از او می‌پرسم که شهید زرین از بچگی مهارت تیراندازی را فرا گرفته که می‌گوید: «همان‌طور که می‌دانید این شهید بزرگوار دایی من بود. او تقریباً ۲۰ سال از من بزرگتر بودند من کودکی‌اش را ندیدم اما آن‌طور که از زبان خودش شنیدم و گاهی مادرم می‌گفت، به تیراندازی از بچگی علاقه زیادی داشت. شهید زرین سال ۱۳۲۰ در یکی از روستاهای توابع استان کهگیلویه و بویراحمد متولد شد و در چهار سالگی پدر و در ۶ سالگی مادرش را از دست داد. پس از فوت آن‌ها، سرپرستی‌اش را دایی او برعهده گرفت و او در دوران کودکی با داییش زندگی کرده است. داییش تیرانداز ماهری بوده و همیشه برای شکار به کوه می‌رفته است. او هم که پیش داییش‌اش بوده از نزدیک شاهد شیوه تیراندازی‌اش بوده است. به صورت عملی از همان‌جا و همان سن، تیراندازی را یاد می‌گیرد و چون به تیراندازی علاقه‌مند بوده، از او چیزهای زیادی یاد گرفته است.»



در اصفهان، یخ فروش و بعد لباس فروش بوده است

از خواهرزاده شهید درباره شغل و وضعیت مالی داییش در اصفهان می‌پرسم که می‌گوید: «وقتی به اصفهان می‌رسد، یک نوجوان بوده و برای پیدا کردن کار، تلاش زیادی کرده است. ابتدا شروع به یخ‌فروشی کرده و در جوانی، مغازه چینی فروشی و لباس فروشی باز می‌کند تا روی پای خودش بایستد. بعد هم یک زمین آن‌جا خریده که برای خودش خانه بسازد اما همان زمان در کنارش، یک زمین دیگر هم خریده تا مسجد بسازد. الان مسجد و خانه‌اش در کنار هم هستند. منش او هم این‌طور بوده که اگر یک بلوک برای خانه خودش می‌خریده، یک بلوک هم برای آن مسجد تهیه می‌کرده تا هر دورا با هم بسازد. الان اسم آن مسجد در اصفهان، شهید زرین است. اما از زمانی که زمزمه‌های انقلاب جدی شد، همه زندگی‌اش را وقف انقلاب می‌کند و از دارایی‌هایی که به سختی به دست آورده، دست می‌کشد تا قدمی در راه حق بردارد.»

از دست ساواک از اصفهان فرار کرد

شهید زرین که در نوجوانی نتوانسته بود شرایط خان و رعیتی را در محل تولدش تحمل کند و مهاجرت کرد، نمی‌توانست در روزهای پرخفان و سیاه رژیم شاهنشاهی هم بی‌تفاوت باشد و مغازه نقلی‌اش شده بود پایگاه نگهداری اعلامیه‌های بچه‌ها. «سرهنگ در فشی» درباره آن روزها یک خاطره جالب دارد و می‌گوید: «آن موقع ارتباطات خیلی ضعیف بود و چندین سالی می‌شد که از داییم هیچ اطلاعی نداشتیم. در بحبوحه انقلاب اسلامی بودیم که یک‌روز دیدیم او به کهگیلویه برگشت و آمد خانه ما. گفت در اصفهان از دواج کردم، بچه دارم و... چند روزی پیش ما بود تا برگشت اصفهان. بعدها فهمیدیم که آن موقع از دست ساواک فراری بوده و به این‌جا آمده است. شهید زرین یکی از افرادی بود که در انقلاب اسلامی نقش داشت و در اصفهان با عوامل ساواک درگیر شده بود.»



فقط فرماندهان‌شان را شکار می‌کنم

شهید عبدالرسول زرین که شهید خرازی به او لقب گردان تک‌نفره داده بود، شلیک‌های موفق زیادی داشته که بیشترشان، فرماندهان اصلی یعنی و بقیه هم آتشبارها و نیروهای اثرگذار دشمن را از پا درآورده است. خواهرزاده‌اش می‌گوید که یک بار درباره تیرهای موفقش به او گفته: «معمولاً برنامه‌اش در جبهه این‌طور بود که یک، دو یا سه شب می‌رفت در منطقه عملیاتی و خاک عراق، آن‌جا کمین می‌کرد. او فقط می‌خواست فرماندهان را شکار کند. می‌گفت من در جبهه به دنبال شکار هستم اما فقط افراد برجسته و فرماندهان را شکار می‌کنم که داغ‌های زیادی بر دل پدر و مادرهای ایرانی گذاشتند. انگار هر شلیکی را موفق نمی‌دانست حتی اگر به کشته شدن دشمن منجر می‌شد. شاید باورتان نشود اما برای سربازهای عراقی، دلسوزی هم می‌کرد و تلاش می‌کرد تا به سمت آن‌ها شلیک نکند.»



بعد از پیروزی انقلاب، خانواده‌اش خوشحال بودند که پدرشان به هدفش برای نابودی رژیم شاهنشاهی رسیده و بیشتر از قبل در کنار آن‌ها خواهد بود. خواهرزاده‌اش در این باره می‌گوید: «بعد از پیروزی انقلاب، عضو کمیته شد و بعد هم که سپاه تشکیل شد، عضو سپاه شد. آن‌جا مشغول به کار بود تا این که غائله کردستان پیش آمد و همراه با شهید خرازی رفتند به آن‌جا تا به قول خودش،

۳ هزار شلیک موفق را در دفترچه‌اش ثبت کرده بود

می‌گویند شهید زرین دفترچه‌ای داشته و هر شلیک موفق‌تری در آن ثبت می‌کرده است. «سرهنگ در فشی» در این باره می‌گوید: «همان‌طور که گفتم، شلیک موفق از نظر او، شلیکی بوده که افراد مهم و برجسته دشمن را نابود کند. او هر شلیکی را موفق

۲۰ تک‌تیرانداز بین‌المللی به دنبال شکارش بودند

که او را به شهادت رسانده، تقدیر شود. قبلیش هم خودش به ما می‌گفت که دیگران مدام به او گوشزد می‌کنند که رسول برای کشتن مجازات تعیین کردند. در رادیو عراق، می‌گفتند صدام برای شکارش یک تیم ۲۰ نفره تک‌تیرانداز بین‌المللی را اجیر کرده بوده که اتفاقاً تک‌تیراندازهای آمریکایی هم جزو آن‌ها بودند اما هر بار با تلفات سنگین بر می‌گشتند.»



بنابر این همدیگر را نشانه می‌گیرند. طرف عراقی از بین می‌رود اما تیرش به گوش شهید زرین اصابت می‌کند. خودش می‌گفت که من اصلاً متوجه نشدم که گوشم تیر خورده است، مدام بچه‌ها می‌گفتند که تیر خوردی و از گوشت خون می‌آید اما من باور نمی‌کردم. به من می‌گفت که آن‌جا خندیدم چون در همان حال هم داشتم با بچه‌ها شوخی می‌کردم.»

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

چهارشنبه ۴ مرداد ۱۴۰۲

۸ محرم ۱۴۴۵ • ۲۶ جولای ۲۰۲۲

شماره ۲۱۲۷۰

۲۴۹۰



اصلاً نمی‌ترسید و همیشه با وضو تیراندازی می‌کرد

از او می‌پرسم که وقتی شنید صدام برای شهادتش جایزه تعیین کرده، نترسید و چیزی به شما در این باره نگفت؟ خواهرزاده‌اش می‌گوید: «تنها چیزی که در وجودش نبود، ترس بود. اصلاً نمی‌ترسید. یک بار در عملیات رمضان، مستقیم گلوله ضد هوایی به شکمش خورد. یک بار هم هر دو پایش مجروح شد. چندین بار دیگر هم ترش خورد. گوشش هم که تیر خورده بود، اما ایامی می‌رسید که دوباره در جبهه حاضر شود؟ ایداً. می‌گفت قبل از تیراندازی همیشه وضو می‌گیرم و بعدش اسلحه را برمی‌دارم و با ذکر «مازمیت» تیر را به سمت دشمنان نشانه می‌روم. او به معنای واقعی کلمه یک چریک مخلص بود.»

چند روز قبل از شهادتش گفت که خدا هدایت‌م کرد

به عنوان آخرین سوال، از «سرهنگ در فشی» درباره شهادت زرین می‌پرسم که ظاهراً چند روز قبل از عروج آسمانی‌اش به آن‌ها سرزده است. او می‌گوید: «سال ۶۲ بود. چند روز قبل از شهادتش، ناگهان دیدیم با موتورسیکلت از خط مقدم آمده بود تا به خانواده‌اش سر بزنند. می‌گفت ببین، من از نداری به این‌جا رسیدم. می‌گفت ما خلق شدیم برای رسیدن به سعادت و کمال. یکی از راه تحصیل علم، یکی از راه شهادت، یکی از راه تلاش برای کمک به دیگران و... به کمال می‌رسد. می‌گفت خدا هدایت‌م کرد و اگر دل و نظرمان پیش خداوند و اهداف‌مان خدایی باشد، قطعاً خدا دست‌مان را می‌گیرد. ماجرای شهادتش هم این است که بعد از عملیات خیبر، رفته بود با یکی از هم‌زمانش پشت محل استقرار عراقی‌ها و چند فرمانده سرشناس را کشته بود. کارشان تمام شده بود و در مسیر برگشت‌شان، عراقی‌ها متوجه‌شان شده بودند و در حالی که سوار موتورسیکلت بودند، با دوشیکا شهیدشان کردند اما نام او تا ابد در تاریخ ماند و می‌تواند الگویی برای همه ما و به خصوص جوانان باشد.»



راستی اگر خواستید علاوه بر این مطلب با این شهید بزرگوار بیشتر آشنا شوید فیلم «تک‌تیرانداز» با بازی کامبیز دبیر باز براساس روزهای آخر زندگی ایشان ساخته شده است.